

بررسی انتقادی جایگاه آگاهی در معرفت‌شناسی پلانتینگا (با تأکید بر نقش خدا)

سیدعلی علم الهدی**

اکرم عسکرزاده مزرعه*

چکیده

در بن نظریه‌ی معرفت پلانتینگا، خدا در مقام ایجاد معرفت در فاعل شناسا چنان نقش پررنگی ایفا نموده که جایگاه فاعل شناسا متزلزل می‌شود و این نگاه ناخواسته به سوی نظریه‌های معرفت طبیعت‌گرایانه متمایل می‌شود. از نظر پلانتینگا برای حل مشکل گتیه لازم است آگاهی و وظیفه از فرایند شناخت حذف شود. ولی با حذف این دو و اراده‌ی فاعل شناسا، نظریه‌ی وی که یک دستگاه اعتماد‌گرای فضیلت‌محور است، می‌تواند معضله‌های شناخت را حل کند یا از معضلی به معضل دیگر می‌افتد؟ این مقاله درصدد است با بررسی جایگاه خدا در نظریه‌ی کارکرد صحیح، به سؤال مزبور پاسخ دهد و البته این پاسخ، به روش مطالعه‌ی کتابخانه‌ای و نظری و با مقایسه‌ی جایگاه آگاهی در نظریه‌ی پلانتینگا با نظریه‌های گلدمن و سوزا و تبیین جایگاه آگاهی در مؤلفه‌های کارکرد صحیح، وضعیت مناسب و تمایل انجام می‌گیرد. براساس دستاوردهای این تحقیق، بر عهده‌ی خدا گذاشتن تمامی فرایند معرفت‌سازی و حذف آگاهی فاعل شناسا از ساختار کارکرد صحیح قوای معرفتی، موجب تقلیل و فروکاهش معرفت انسانی به مرتبه‌ی معرفت حیوانی است. نتیجه‌ی دخالت مؤلفه‌ی تمایل در معرفت‌سازی، تبدیل کردن معرفت به امری مزاجی و شانسی است و از سوی دیگر پلانتینگا در مؤلفه‌ی وضعیت مناسب، ناگزیر است آگاهی فاعل شناسا را در فرایند معرفت‌سازی دخالت دهد و برخلاف این ایده گام بردارد که خدا محور تام فرایند معرفت است.

واژه‌های کلیدی: ۱. پلانتینگا، ۲. معرفت، ۳. آگاهی، ۴. خدا، ۵. اعتماد‌گرایی.

۱. مقدمه

نظریه‌های معرفت‌شناختی علل مختلفی را برای تولید باور معرفی کرده‌اند؛ مانند ویژگی‌های فاعل شناسا و قوای معرفتی و فرایندهای شناختی و وضعیت و... نظریه‌ی پلانتینگا از جمله نظریه‌هایی است که یکی از علت‌های مؤثر در تولید باور را خدا معرفی کرده است و به این علت متعالی، آن‌قدر نقش مؤثری داده که در پرتو آن، نقش فاعل شناسا در معرفت از بین رفته است و بدون فرض وجود خدا نمی‌توان به باور صادق دست یافت. وقتی فاعل شناسا در فرایند تولید باور و پذیرش باور نقش نداشته باشد، معرفت، به امری غریزی و طبیعی فروکاهش می‌کند و در این شرایط، انسان به جهت داشتن عقل و اراده و به تبع آن، آگاهی و معرفت، نمی‌تواند از حیوان متمایز شود؛ چون عقل نیز در سیطره‌ی غریزه و طبیعت قرار خواهد گرفت و این مسأله‌ای است که حتماً باید یک خدا باور به آن توجه داشته باشد. به عبارتی، نظریه‌ی پلانتینگا ناخواسته می‌تواند به طبیعت‌گرایی تبدیل شود.

سؤال این است که پلانتینگا چرا به طرح نظریه‌ای با این ساختار روی آورده است؟ نظریه‌های معرفت‌شناسی درون‌گرا برای عناصر آگاهی و وظیفه و بینه، در پذیرش باور، نقش بسزایی قائل هستند، البته در آن‌ها هر سه عنصر، وابسته به عملکرد فاعل شناساست. از نظر پلانتینگا اهمیت دادن به آگاهی و وظیفه‌ی فاعل شناسا در برابر باور، موجب بروز معضل‌های معرفت‌شناختی گتیه شده است. بنابراین ضروری است نقش آگاهی و وظیفه، از فرایند شناخت حذف شود. ولی نکته اینجاست که با خروج عنصر آگاهی و وظیفه و اراده‌ی فاعل شناسا از معرفت، معضل‌های دیگری خود را نشان می‌دهند. این مقاله سعی می‌کند به این موضوع، در قالب طرح نظریه‌ی کارکرد صحیح پلانتینگا بپردازد. البته حذف کامل مؤلفه‌ی آگاهی فاعل شناسا از معرفت، امر ممکن نیست و پلانتینگا با آنکه در ظاهر نظریه‌اش چنین ادعایی دارد، ولی در محتوای نظریه‌ی کارکرد صحیح، مجبور به پذیرش نقش آگاهی درجه‌ی دوم و تأمل عقلانی، مانند سایر نظریه‌های معرفت‌شناختی برون‌گرا شده است.

تاکنون کتاب‌های بسیار خوبی به زبان فارسی درباره‌ی نظریه‌ی معرفت‌شناختی پلانتینگا از جمله «باور دینی از دیدگاه پلانتینگا» و «ایمان‌گروی: نظریات کرکگور، ویتگنشتاین و پلانتینگا» تألیف شده است و مقالات بسیاری در این زمینه نگاشته شده است، ولی هیچ‌یک از این آثار به بررسی دقیق و نقادانه‌ی جایگاه خدا در نظریه‌ی معرفت‌شناختی پلانتینگا و ایرادهای بسیار جدی وارد به ساختار این نظریه نپرداخته‌اند.

این مقاله سعی می‌کند بخش کوچکی از این ایرادها را در ضمن تحلیل جایگاه مؤلفه‌ی آگاهی و تأمل عقلانی در نظریه‌ی پلانتینگا نشان دهد.

۲. جایگاه آگاهی در نظریه‌های درون‌گرایی و برون‌گرایی

مؤلفه‌ی آگاهی یکی از عناصری است که نظریه‌های معرفت‌شناسی درباره‌ی چگونگی دخالت و نوع تأثیر آن در مقام ایجاد یک باور، با هم اختلاف‌نظر دارند و باتوجه‌به رویکردشان در این خصوص، دسته‌بندی‌های مختلفی پیدا می‌کنند. از میان نظریه‌های معرفت‌شناختی، درون‌گرایی، آگاهی را یکی از دو مؤلفه‌ی اصلی دخیل در معرفت برمی‌شمارد.

از نظر درون‌گرایان ضروری است که فاعل شناسا به‌طور مستقیم به سازوکار درونی باور آگاهی داشته باشد (۱، صص: ۷۱-۷۲ و ۲۷۹) و بداند شرایط موجه‌بودن باور محقق شده است یا خیر. فاعل شناسا باید به همه‌ی عناصر موردنیاز برای توجیه باور آگاهی داشته باشد (۸، صص: ۲۳۴-۲۳۸) و با تأمل و ژرفاندیشی، درباره‌ی شرایط توجیه هر باور داوری کند.

براساس دیدگاه درون‌گرایی، فاعل شناسا باید بتواند درباره‌ی مبنای باورش سخن بگوید و این امر مستلزم آگاهی به بینه و شواهد توجیه باور است (۶، صص ۷۲-۷۳).

«مستقیم» و «درونی» بودن، ویژگی خاص مؤلفه‌ی «آگاهی» در نظریه‌ی درون‌گرایی است. درونی‌بودن یعنی متعلق آگاهی یا همان «باور»، جزء حالت‌های درونی فاعل شناسا است. مستقیم‌بودن یعنی فاعل شناسا بدون واسطه، به ماهیت باور و بینه‌ی آن آگاهی و دسترسی داشته باشد. آگاهی مستقیم و درونی، «آگاهی درجه اول» نامیده می‌شود.

براساس تبیین درون‌گرایان، کارکرد و نقش مؤلفه‌ی آگاهی در مرحله‌ی پذیرش باور و برای شناخت ماهیت باور است، اما از نظر معرفت‌شناسان معاصر، از جمله پلانتینگا، این میزان از تکیه بر نقش آگاهی در مرحله‌ی پذیرش باور، موجب بروز معضله‌های گتیه شده است (۱۵، ص: ۲۴).

معرفت‌شناسان معاصر با تغییر کارکرد مؤلفه‌ی آگاهی در باور، سعی کرده‌اند معضله‌های گتیه را حل کنند و برهمین اساس از نظر برون‌گرایان؛ آگاهی به‌طور غیرمستقیم در مرحله‌ی شکل‌گیری و ایجاد باور تأثیر می‌گذارد. از نظر برون‌گرایان، کارکرد آگاهی، مربوط به امری بیرون از ماهیت باور، مانند فرایند و بستر و زمینه و قوای معرفتی است (۱، صص: ۷۴-۷۶).

نظریه‌های معرفت‌شناختی برون‌گرایانه به‌جای توجه به ماهیت باور (به‌عنوان امر درونی) برای تعیین صدق و کذب آن، به ویژگی‌های عناصر بیرونی مانند فرایند و بستر و قوای مولد

باور اهمیت می‌دهند و از مؤدی به صدق بودن و قابل‌اعتمادبودن این عناصر، صدق باور را نتیجه می‌گیرند و با آگاهی از صدق باور نیازی به در نظر گرفتن ادله و شواهد برای توجیه باور نخواهند داشت. بر این اساس، فاعل شناسایی که از قابل‌اعتمادبودن عملکرد فرایند و بستر و قوای مولد باور آگاهی دارد، نسبت به صادق بودن باور حاصل از آن‌ها اطمینان دارد و نیازی نیست برای اثبات صدق باور برای خود یا دیگران، به ادله یا بینه‌ی توجیهی آن باور، آگاهی و دسترسی داشته باشد و با آن که باور یادشده توجیهی ندارد، از نظر آنان معرفت محسوب می‌شود. آگاهی فاعل شناسا درباره‌ی باور را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آگاهی درجه اول: این نوع آگاهی مربوط به وضعیت، ماهیت و بینه‌ی توجیهی باور است؛ آگاهی درجه دوم یا فراباور: در این نوع، فاعل شناسا به اعتمادپذیری فرایند و قوه‌ی حصول باور آگاهی دارد و نه به وضعیت باور.

اعتمادگرایی یکی از مهم‌ترین نظریه‌های برون‌گرایی است. آلوین گلدمن، ویلیام آلستون، ارنست سوزا، آلوین پلانتینگا و لیندا زاگزیسکی از نمایندگان شاخص اعتمادگرایی هستند. از نظر اغلب ایشان، صدق باور مستلزم آگاهی به قابل‌اعتمادبودن عملکرد عوامل بیرونی مؤثر در تولید و شکل‌گیری باور است، ولی از دیدگاه پلانتینگا علاوه بر عدم لزوم آگاهی از ماهیت و بینه‌ی باور، آگاهی از قابل‌اعتمادبودن عملکرد عوامل بیرونی مولد باور، برای صدق باور ضرورت ندارد (۱۵، ص: ۲۴).

۳. جایگاه آگاهی در نظریه‌های اعتمادگرایی فرایندی آلوین گلدمن

بر مبنای نظریه‌های اعتمادگرایی فرایندی، باور باید از طریق فرایندهای روان شناختی اطمینان‌آوری پدید آمده باشد. از نظر گلدمن فرایندهایی که باورهای صادق بیشتری تولید می‌کنند، قابل‌اعتمادترند. فرایند مولد باور باید مؤدی به صدق باشد. بنابراین برخی از فرایندهای تشکیل باور، قابل اعتماد و برخی غیرقابل اعتماد هستند؛ فرایندهایی مانند آرزواندیشی، فال‌گیری، پیش‌گویی و... اعتمادناپذیرند و فرایندهایی مانند ادراک حسی، گواهی دیگران، باورهای حافظه‌ای و... اعتمادپذیرند و این نوع فرایندها، در اغلب موارد به باور صادق و معتبر منتهی می‌شوند. بنابراین معیار اعتمادپذیری باور یا شأن^۱ توجیهی باور، تابعی از اعتمادپذیری فرایند مولد باور در این دیدگاه است. فرایند مؤدی به صدق، در واقع ابزار تولید باور است. وصف مؤدی به صدق بودن متعلق به فرایند تولید باور است. هر چه فرایندهای علی، مانند فرایند ادراک حسی، خوب‌تر و فضیلت‌مندتر عمل کند، باور صادق معتبرتری از نظر کیفی و باورهای صادق بیشتری از نظر کمی به بار می‌آورد. از نظر کیفی، اعتبار یک فرایند براساس توانایی‌های آن فرایند در تولید باور صادق مشخص می‌شود. اما

از نظر کمی، نسبت تعداد باورهای صادق تولیدشده در یک فرایند، به تعداد باورهای کاذب تولیدشده در همان فرایند، ملاک اعتبار فرایند خواهد بود (۹، صص: ۱۰۵-۱۲۶).
بر اساس نظر گلدمن، به فاعل شناسا آموزش داده می‌شود که برای به‌دست‌آوردن باور صادق، الزاماً از فرایندهای معتبر استفاده کند. فرایندهای معتبر روال‌های متعارفی هستند که در جهان معمول مورد تأیید عامه قرار می‌گیرند و از سوی اجتماع، به‌طور آگاهانه به‌کار گرفته می‌شوند (۱۰، صص: ۱۵۵-۱۷۵).

تقریر کامل نظریه‌ی اعتمادگرایی فرایندی در مقاله‌ی «باور موجه چیست؟»^۲ در دو قالب مستقل از باور و وابسته به باور صورت‌بندی شده است. صورت‌بندی اعتمادگرایی فرایندی مستقل از باور: اگر S به p در زمان t از فرایند مستقل از باوری حاصل شود که (دست‌کم) به‌نحو غیرشرطی اعتمادپذیر است، آنگاه باور S به p در زمان t موجه خواهد بود. صورت‌بندی اعتمادگرایی وابسته به باور: اگر باور S به p در زمان t از فرایند وابسته به باوری حاصل شود که به‌نحو شرطی اعتمادپذیر است و اگر خود باورها یا باوری که این فرایند بر مبنای آن عمل تولید باور S به p در t را انجام دهد، موجه باشند، آنگاه باور S به p در t موجه خواهد بود (۱۱، صص: ۱۰۵-۱۲۶).

هر دو صورت‌بندی، نظریه برون‌گرایانه است، زیرا مؤدی به صدق بودن، فرایند وابسته به ذهن و حالات درونی فاعل شناسا نیست. فاعل شناسا به وضعیت باور و ماهیت باور آگاهی ندارد، بلکه از اعتمادپذیری فرایند حصول باور، آگاهی درجه دوم دارد و این آگاهی درجه دوم شرط توجیه آگاهی درجه اول فاعل شناساست.

گلدمن فرایندهای متعارفی را که به‌طور آگاهانه توسط اجتماع به‌کار گرفته می‌شوند، فرایند اعتمادپذیر معرفی می‌کند. فرایند اعتمادپذیر، فرایندی وابسته به شخص فاعل شناسا و حالات درونی و فردی او نیست، بلکه امری کاملاً همگانی است و همچنین دیگران می‌توانند معرفت فاعل شناسا را با ارزیابی فرایند، مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند؛ ولی در درون‌گرایی، حالات درونی فاعل شناسا فقط در دسترس آگاهی خود اوست و از این‌رو، شخصی است.

۴. جایگاه آگاهی در نظریه‌ی فضیلت‌گرای سوزا

نظریه‌ی معرفتی سوزا در قالب نظریه‌های اعتمادگرایی فضیلت‌گرا بیان شده است. او نظریه‌های درون‌گرایانه را به دلیل مبتنی‌بودن بر روابط درونی میان باورها و غفلت از عوامل بیرونی نقد می‌کند (۱۷، ص: ۱۰۸).

از نظر سوزا انسان دارای توانایی‌های ذاتی یا اکتسابی^۳ است که به او اجازه می‌دهد به‌طور موثق و قابل اعتماد، به برخی کمالات عقلانی مانند باور صادق دست یابد. توانایی‌های فضیلتی، فضایل عقلانی یا شناختاری^۴ نامیده می‌شوند که ملکه‌ی ثابت و موفقیت‌آمیز^۵ هستند. باورهای صادق به‌دست‌آمده از طریق عملکرد فضایل عقلانی، باورهای شایسته^۶ نامیده می‌شوند (۱۹، صص: ۲۲-۲۳). یکی از فضایل شناختاری که انسان واجد آن است، تجربه‌ی حسی است. تجربه‌ی حسی، مؤدی به صدق است. یعنی فاعل شناسا به کمک قوای حسی خود داده‌های حسی و تجربی به‌دست می‌آورد و این داده‌ها موجب می‌شوند او باورهایی راجع به محیط کسب کند. این باورها چون حاصل فرایند موثقی هستند، موجه‌اند. سایر فضایل عقلانی که انسان واجد آن است، عبارت‌اند از: استدلال، شهود، حافظه و درون‌نگری (۱۶، ص: ۲۲۵).

معرفت تأملی یا منظر معرفتی^۷ دومین مؤلفه‌ی نظریه‌ی سوزاست. این مؤلفه، مرتبه‌ی ثانی فضیلت عقلانی و در مقابل معرفت حیوانی محض است که شامل شرط آگاهی فاعل شناسا به نحوه‌ی شکل‌گیری و حصول باور و فرایند مؤدی به صدق و محتوای باور است؛ به عبارت دیگر، آگاهی فاعل شناسا به قابل اعتماد بودن منبع معرفت و موجه بودن باورهای خویش است (۱۸، ص: ۱۳۵). ابتدا در ذهن انسان داده‌هایی از طریق قوای شناختاری حاصل می‌شود و فاعل شناسا با کمک آن داده‌ها، باورهایی راجع به محیط کسب می‌کند و هنگامی که در خصوص باورهای به‌دست‌آمده تأمل می‌کند، معرفت درجه دومی کسب می‌کند، نگاه و نظر به باور، حکم در خصوص منبع آن و قابل اعتماد بودن روش حصول باور، معرفت تأملی و حکم دومی را در ذهن فاعل شناسا ایجاد می‌کند.

فاعل شناسا واجد دو نوع معرفت است: معرفت حیوانی و معرفت عقلانی یا تأملی. باورهای حاصل از قوای شناختاری مانند قوای حسی، حافظه، شهود و... فارغ از تأمل و معرفت فاعل شناسا درباره‌ی آن، معرفت حیوانی محسوب می‌شوند. وقتی فاعل شناسا به تأمل درباره‌ی باور پرداخت و توانست در خصوص منبع باور و فرایند قابل اعتماد و مؤدی به صدق آن حکم بدهد، به معرفت عقلانی یا تأملی دست یافته است (۱۶، ص: ۲۴۰). بنابراین معرفت حیوانی، معرفت درجه اول و معرفت عقلانی، معرفت درجه دوم و آگاهی به معرفت حیوانی است.

مطابق با این نظریه، اگر باور صادق را فضایل عقلانی ایجاد و تقویت کند، معرفت است (۱۶، صص: ۱۴۴؛ ۲۳۹-۲۴۲).

سوزا قوه‌ی فضیلت^۸ را تجهیزات درون‌داد^۹ و مکانیزم‌های مکنون باور مؤدی به صدق^{۱۰} می‌خواند (۱۶، ص: ۲۷۱). فضیلت عقلانی، طبیعت ذاتی و درونی در فاعل شناساست که

علاوه بر ایجاد باور می‌تواند صدق و کذب باور را با تأمل تشخیص دهد و همچنین به فرایند شکل‌گیری باور، آگاه شده و حکم به اعتماد‌پذیری یا اعتمادناپذیری آن بدهد (۱۶، ص: ۲۸۴). در معنای سوزایی، قوه‌ی مولد باور که فرایند قابل اعتماد باورساز است، زمانی فضیلت محسوب می‌شود که موجب توانایی فاعل شناسا در تشخیص باور صادق از باور کاذب بشود؛ یعنی علاوه بر ایجاد باور صادق، توانایی تشخیص باور صادق از کاذب را به فاعل شناسا بدهد.

۵. جایگاه آگاهی در نظریه‌ی فضیلت‌گرای پلانتینگا

از نظر آلون گلدمن و ویلیام آلستون، فاعل شناسا به‌طور آگاهانه می‌تواند از فرایندهای عامه و تثبیت‌شده‌ی اجتماعی معتبر، برای تولید باور صادق استفاده کند (۷، صص: ۱۴-۱۹۰؛ ۱۰، صص: ۱۵۵-۱۷۵).

از نظر زاگزیسکی فاعل شناسا می‌تواند به‌طور آگاهانه و ارادی برخی از فضایل عقلانی و اخلاقی را در خود ایجاد کند و رذایل اخلاقی را از بین ببرد تا زمینه و بستر و شرایط اعتماد‌پذیر و قابل‌اطمینانی برای شکل‌گیری و ایجاد باور فراهم شود (۱۹، صص: ۵۹-۶۱). فرایند و بستر و قوا اموری خارج از ماهیت باور و حالات درونی فاعل شناسا هستند و عللی بیرونی‌اند که در شکل‌گیری باور صادق نقش بسزایی دارند. برون‌گرایی به دنبال جمع‌آوری شواهد و نمونه برای اثبات باور ایجادشده نیست، بلکه فرایندها و بسترها و قوای معتبر و ارزشمندی را برای ایجاد باور صادق معرفی می‌کند که فاعل شناسا آگاهانه می‌تواند از این عوامل غیرمعرفتی برای تولید باور با ارزش صدق بالا استفاده کند؛ بدین ترتیب، معنای بیرونی‌بودن آگاهی در نظریه‌های برون‌گرایانه واضح است. دخالت غیرمستقیم آگاهی در برون‌گرایی یعنی آگاهی از صدق و کذب و ارزشمندی باور، به‌واسطه‌ی آگاهی از اعتبار و ارزشمندی فرایندها و بسترها و قوای مولد باور. به آگاهی بیرونی و غیرمستقیم، آگاهی درجه دوم نیز می‌گویند.

از نظر برخی از برون‌گرایان مانند پلانتینگا، حتی آگاهی درجه دوم برای وصول به باور صادق ضروری نیست. او از سه عنصر بیرونی فرایند و بستر و قوه، مؤلفه‌ی کارکرد صحیح و قابل‌اعتماد قوای معرفتی را مؤثر در تولید باور صادق می‌داند. از نظر او آگاهی فاعل شناسا از قابل‌اعتمادبودن کارکرد قوای معرفتی و شروط چهارگانه ضمانت معرفت، الزامی نیست (۱۳، صص: ۱۷۰-۱۹۸).

۵. ۱. آگاهی در مؤلفه‌ی کارکرد صحیح

پلانتینگا ضمانت باور را منحصر در برآورده شدن چهار شرط می‌داند و هیچ‌یک از این شروط را مستلزم آگاهی فاعل شناسا به کارکرد صحیح قوای معرفتی نمی‌داند. این شروط عبارت‌اند از: ۱. شخص از قوای ادراکی که درست کار می‌کنند، برخوردار باشد، ۲. محیط ادراکی، متناسب با قوای ادراکی باشد، ۳. هدف از طراحی قوای ادراکی رسیدن به باورهای صادق باشد و ۴. در عمل نیز باور به‌دست‌آمده، از احتمال صدق بالایی برخوردار باشد (۱۴، صص: ۴-۷).

از نظر پلانتینگا میزان کنترل آگاهانه فاعل شناسا در تولید و پذیرش باور، به همان میزانی است که به‌طور مثال بر نفس کشیدنمان کنترل آگاهانه داریم. وقتی باور توسط قوای معرفتی تولید می‌شود، بدون تأمل آن را می‌پذیریم. قواعد مربوط به ساختار تولید و پذیرش باور، شبیه قواعد ناظر به اعمال طبیعی و فطری است. قوای معرفتی مانند سایر قوای طبیعی، به‌صورت ذاتی و فطری توسط خداوند خلق شده است. خدا صانع آگاهی است که ساختار و فرایند عملکرد قوای معرفتی را به‌نحو نیکویی طراحی و برنامه‌ریزی کرده است. هر خداباوری می‌داند از آنجاکه خالق قوای معرفتی و کنترل‌کننده‌ی عملکرد آن خداست، باورهای حاصل از آن، صادق و خطاناپذیر است (۱۴، صص: ۱۹۹-۲۰۱؛ ۱۵، ص: ۱۷۹).

پلانتینگا راه نجات معرفت از معضل گتیه را در رد دخالت هر نوع آگاهی فاعل شناسا از ساختار تولید و پذیرش و تضمین باور می‌داند. از نظر او علاوه بر اینکه نیاز نیست فاعل شناسا آگاهی مستقیم و درونی به ماهیت باور و بینه‌ی آن داشته باشد، نیاز نیست آگاهی بیرونی و غیرمستقیم از قابل‌اعتماد بودن عملکرد قوای معرفتی داشته باشد؛ زیرا خالق قوا، صانع آگاه است که آن را هدایت و کنترل می‌کند و فاعل شناسا به‌طور غریزی، بدون تأمل و درنگ، باور حاصل از کارکرد صحیح قوای معرفتی را می‌پذیرد. او علاوه بر آگاهی، تأمل عقلانی را نیز از فرایند و مکانیزم تولید و پذیرش و تضمین باور خارج کرده است.

پلانتینگا تأمل عقلانی درباره‌ی باور را نیز نمی‌پذیرد. از نظر او هر خداباوری با فرض کارکرد صحیح قوا، باور حاصل از آن‌ها را بدون تأمل می‌پذیرد. ضروری نیست فاعل شناسا باور ایجادشده را بررسی کند و درباره‌ی صدق آن داوری کند، زیرا خالق قوای معرفتی خداست و کارکرد صحیح قوا در کنترل هوشمندانه‌ی او قرار دارد.

بر مبنای نظر پلانتینگا، معرفت‌سازی که اصلی‌ترین فعالیت انسانی است، از دسترس انسان خارج می‌شود. در عقیده‌ی پلانتینگا خدا باوران می‌دانند خداوند انسان را به‌صورت خویش خلق کرده و انسان همانند خدا قادر بر شکل‌دهی باور، فهم و تفکر است (۱۴، ص: ۱۴).

(۲۰۱). او در توضیح قدرت انسان در شکل‌دهی باور، شروط چهارگانه‌ی ضمانت باور را می‌آورد. از نظر او شروط ضمانت برای تولید باور صادق کافی هستند. جالب این‌که در مهیا کردن شروط ضمانت، فاعل شناسا دخل و تصرفی ندارد. قوا به صورت طبیعی فضیلت‌مند آفریده می‌شوند. خدا برای آن‌ها برنامه‌ی خوبی طراحی می‌کند و در عمل نیز باور صادق تولید می‌کنند (۱۴، صص: ۴-۷). شروط چهارگانه ضمانت، توصیفی هستند؛ به عبارت دیگر، توصیف فعل خدا، در فرایند تولید باور صادق هستند. آیا به واقع وسعت توانایی تفکر انسان به همین میزان محدود است؟ آیا فاعل شناسا نمی‌تواند خلاقیت آگاهانه‌ای در فرایند تولید باور صادق داشته باشد یا در کارکرد قوا و انتخاب فرایند و ایجاد بستر فضیلت‌مند دخالت آگاهانه کند؟ اگر پاسخ خیر باشد، در این صورت، معرفت انسان از ادراک حیوان ارزش افزوده‌تری ندارد، زیرا هر دو فرایند ادراک انسانی و حیوانی، طبیعی و فطری است. بنابراین باور حاصل از کارکرد صحیح، در مرتبه‌ی حیوانی قرار خواهد داشت. این در حالی است که انسان توانایی دخل و تصرف در فرایند ارگانیکی باور را دارد. انسان می‌تواند با ایجاد بستر مناسب، فعلیت یافتن قوا را تا حد بالایی ارتقا دهد و قوای فضیلت‌مندی داشته باشد. می‌تواند اعتبار فرایندهای شناختاری را ارزیابی کند و از معتبرترین فرایندهای شناختاری برای حصول باور استفاده کند. می‌تواند پس از ایجاد باور، به تأمل درباره‌ی قوا، فرایند و بستر مؤثر در شکل‌گیری باور بپردازد و با ارزیابی آن‌ها، درباره‌ی صدق باور، تأمل عقلانی کند و طبق نظر سوزا باور را از مرتبه‌ی حیوانی به مرتبه‌ی انسانی ارتقا دهد.

نکته‌ی مهم دیگر این‌که شروط ضمانت، مستلزم آگاهی است و بدون آگاهی نتیجه نمی‌دهد. نهایت کاری که پلانتینگا انجام داده این است که وظیفه‌ی هر دو نوع آگاهی درجه‌ی اول و دوم و تأمل عقلانی را از عهده‌ی فاعل شناسا برداشته و بر عهده‌ی خدا گذاشته است. خداوند باید هوشمندانه قوای فضیلت‌مند را خلق کند و بستر شکوفایی آن‌ها را فراهم آورد و برای قوا برنامه‌ریزی کند. آگاهی شرطی ضروری است که بدون آن، معرفت پرورده نمی‌شود و اعتبار نمی‌یابد. پلانتینگا فقط فاعل آگاهی را تغییر داده است. چرا انسانی که می‌تواند ذهن مصنوعی بسازد، دستش از دخالت در معرفت کوتاه شود؟ ضمن این‌که طرح معرفت‌شناختی خدا باورانه‌ی پلانتینگا نمی‌تواند مورد تأیید ملحدان قرار بگیرد.

البته با ورود مؤلفه‌ی تأمل عقلانی به نظریه‌ی ضمانت، می‌توان طرح پیشنهادی پلانتینگا را به گونه‌ای بازسازی کرد که مورد پذیرش ملحدان نیز قرار گیرد. تأمل عقلانی با آن‌که پس از تولید باور محقق می‌شود، مانند فرایند استنتاج و قیاس نیست که منجر به درون‌گرایی شده و با معضله‌های گتیه مواجه شود. در تأمل عقلانی، فاعل شناسا پس از ایجاد باور، درباره‌ی کارکرد صحیح قوا تأمل عقلانی می‌کند. درباره‌ی ساختار و فرایند تولید

باور تأمل می‌کند و اگر آن‌ها را معتبر یافت، به باور صادرشده از آن‌ها اعتماد می‌کند و آن‌ها را صادق فرض می‌کند و می‌پذیرد و باور از سطح طبیعی و غریزی، به سطح عقلانی ارتقا می‌دهد.

۵. ۲. آگاهی در مؤلفه‌ی وضعیت مناسب

پلانتینگا به غیر از کارکرد صحیح قوا، مؤلفه‌ی وضعیت و موقعیت را یکی از عناصر مؤثر در شکل‌گیری و تولید باور صادق می‌داند (۲، ص: ۶۱؛ ۳، ص: ۳۲). موقعیت و وضعیت شرایطی است که فاعل شناسا در آن قرار می‌گیرد. باورهای حاصل از ادراک‌های حسی و حافظه‌ای فقط در تحت اوضاع و احوال خاصی صادق و خطاناپذیرند. اگر فاعل شناسایی دارای قوه‌ی حسی با کارکرد صحیح باشد، اما عینکی با شیشه‌های قرمز بر چشم بگذارد، باورهای ادراکی او درباره‌ی رنگ اشیا، صادق و خطاناپذیر نخواهد بود. علاوه‌بر شرط کارکرد صحیح، قرارگرفتن در شرایط و وضعیت مناسب، از شروط ضروری حصول باور صادق و خطاناپذیر است. باورهای دینی حاصل از حس خداشناسی نیز در شرایط و وضعیت‌های خاصی مانند قرائت کتاب مقدس، انجام‌دادن گناه و... صادق و خطاناپذیرند (۵، ص: ۱۶۸؛ ۱۳، صص: ۱۶۹-۱۷۰).

اگر بخواهیم براساس نظر پلانتینگا پیش برویم و مدعی شویم در کارکرد قوا، آگاهی عنصر ضروری در شکل‌گیری و پذیرش باور نیست، آیا مؤلفه‌ی وضعیت نیز دور از دسترس فاعل شناسا نخواهد شد؟ یا متعلق آگاهی فاعل شناسا می‌تواند قرار بگیرد؟ برای روشن‌شدن مطلب، مثال‌هایی که پلانتینگا در مورد وضعیت می‌آورد، در دو دسته قرار داده می‌شوند:

۱. قرارگرفتن در وضعیت‌ها و موقعیت‌هایی که بدون اراده و خواست فاعل شناسا اتفاق می‌افتند؛ مانند مورد خطاب قرار گرفتن توسط خداوند، دیدن خواب و رؤیای صادقه و الهام و...؛

۲. وضعیت و موقعیت‌هایی که فاعل شناسا در وقوع آن دخالت دارد، مانند استفاده از عینک با شیشه‌های قرمز، خواندن کتاب مقدس و دوری از رذایل و انجام‌دادن گناه و رفتن به طبیعت و دیدن زیبایی‌های آن و... .

وقوع وضعیت‌های دسته اول در اختیار فاعل شناسا نیست، ولی فاعل شناسا به این‌که در این وضعیت قرار گرفته است، علم دارد. وقوع وضعیت‌های دسته دوم در کنترل آگاهانه‌ی فاعل شناساست. فاعل شناسا با اختیار، کتاب مقدس را می‌خواند و می‌داند در حال خواندن کتاب مقدس است. فاعل شناسا با اراده گناه انجام نمی‌دهد و می‌داند که گناهکار نیست و... در هر دو دسته‌ی مثال‌ها، فاعل شناسا آگاه است که در چه وضعیتی

قرار دارد. اگر پلانتینگا دخالت عنصر آگاهی را در مؤلفه‌ی کارکرد صحیح قوا رد کند، ناچار است دخالت آگاهی در مؤلفه‌ی وضعیت را بپذیرد.

پلانتینگا وضعیت و موقعیت‌هایی را که منجر به حصول باور دینی می‌شوند، تجربه‌ی دینی می‌نامد. از نظر پلانتینگا و برخی از خداباوران، تجربه‌ی دینی فرایند قابل‌اعتمادی است که منجر به حصول باورهای دینی صادق و خطاناپذیر می‌شود. از آنجاکه تجربه‌ی دینی یک فرایند شناختی است، علم به معتبربودن آن ضروری است، زیرا همه‌ی تجربه‌های دینی معتبر نیستند. ممکن است منشأ تجربه‌ی دینی، امر الوهی نباشد و امر شیطانی باشد. به علت این احتمال است که به سالکان توصیه می‌شود در طی طریق، از مرشد راهنمایی بگیرند. بنابراین آگاهی درجه دوم داشتن به اعتبار فرایند تجربه دینی نیز در کسب باورهای دینی ضرورت ندارد.

با آن‌که پلانتینگا مدعی است نظریه‌ای عاری از دخالت عنصر آگاهی درباره‌ی معرفت طراحی کرده است، ولی در این امر چندان موفق نیست؛ زیرا باور حاصل از کارکرد صحیح قوا، بدون تأمل عقلانی ارزش بیشتری از ادراک حیوانی ندارد. همچنین در وضعیت و موقعیت مناسب باورساز، آگاهی درجه دوم نقش مهمی ایفا می‌کند.

۵.۳. آگاهی در مؤلفه‌ی تمایل

پلانتینگا علاوه بر دو مؤلفه‌ی کارکرد صحیح قوای معرفتی و موقعیت مناسب باورساز، از مؤلفه‌ی سومیه به نام تمایل نام می‌برد که در تولید باور نقش دارد. درباره نقش مؤلفه‌ی تمایل می‌گوید: فاعل شناسایی که قوای معرفتی با کارکرد صحیح دارد، با قرارگرفتن در موقعیت‌های مناسب باورساز، به پذیرش باور تمایل می‌یابد. این تمایل توسط خداوند در برنامه و طرح موجودات انسانی نهاده شده است. انسان به‌گونه‌ای خلق شده که تمایل دارد باورهای حاصل از کارکرد صحیح قوا و وضعیت مناسب را بپذیرد. اگر یکی از دو مؤلفه‌ی کارکرد صحیح و وضعیت مناسب حاصل نشود، در فاعل شناسا تمایل به پذیرش باور ایجاد نمی‌شود (۱۴، صص: ۱۹۲-۱۹۳).

در نظریه‌ی پلانتینگا، دو ویژگی ضمانت و صدق باور، در طول هم قرار دارند. ابتدا باور حاصل از کارکرد صحیح قوا و موقعیت مناسب، ضمانت می‌یابد و به علت این تضمین، فاعل شناسا به پذیرش باور گرایش می‌یابد و اگر فاعل شناسا به پذیرش باوری گرایش داشته باشد، آن باور صادق است و اگر گرایش نداشته باشد، آن باور کاذب است. البته اگر صدق باور وابسته به تمایل فاعل شناسا باشد، در این صورت، صدق باور احتمالی و اتفاقی خواهد شد.

از نظر پاتریک لی، فاعل شناسا علاوه بر آگاهی از مشخصات وضعیت مناسب باورساز، باید از وجود تمایل به پذیرش باور صادق در خود، آگاهی داشته باشد؛ در غیر این صورت، ضمانت باور از روی شانس و اقبال خواهد بود (۱۲، صص: ۱۴۳-۱۴۴). پلانتینگا بدون شناخت کامل از کاربرد آگاهی درجه دوم در تشخیص وضعیت مناسب، کارکرد صحیح قوا و... از پذیرش دخالت هر نوع آگاهی اعم از درجه اول و دوم در فرایند تولید باور امتناع کرده است. این در حالی است که از دخالت آگاهی درجه دوم در تشخیص کارکرد درست قوای معرفتی و تشخیص وضعیت مناسب باورساز، ناگزیر است، زیرا دخالت این نوع آگاهی، باور را از شانسی و اتفاقی بودن نجات می‌دهد. البته پلانتینگا در طرح خود، ناآگاهانه دخالت آگاهی در کارکرد صحیح قوا را مؤثر دانسته و مدعی است فاعل شناسا در صورت کژکاری قوای معرفتی، با استفاده از ابزاری مانند سمعک و عینک می‌تواند کارکرد قوا را بهبود بخشد. درحالی که رفع کژکاری، مستلزم آگاهی از کژکاری است؛ پس فاعل شناسا باید از کارکرد صحیح قوا مطلع باشد.

لی مدعی است مادامی که باور عاری از تأمل و آگاهی باشد، مزاجی خواهد بود، درحالی که اگر متعلق آگاهی و تأمل عقلانی قرار گیرد، استدلالی می‌شود و منجر به درون‌گرایی خواهد شد (۱۲، صص: ۱۴۶-۱۵۰).

از نظر نگارنده، در پاسخ به ایراد لی درباره‌ی نقش آگاهی در شکل‌گیری باور باید خاطر نشان کرد که آگاهی درجه اول به ماهیت باور و با صرف‌نظر از دخالت علل بیرونی، باور را درونی می‌کند، ولی آگاهی از قابل‌اعتماد بودن مکانیزم تولید باور، کارکرد صحیح قوا و بستر شکل‌گیری باور، آگاهی بیرونی و درجه دوم است و مستلزم درونی و استدلالی شدن باور نیست. فاعل شناسا با دریافت قابل‌اعتماد بودن مکانیزم و بستر و قوای مولد باور، صدق باور را نتیجه می‌گیرد، بدون اینکه به شواهد و بینه‌ی توجیه باور دسترسی داشته باشد و از استدلال سود جوید.

نظریه‌ی ضمانت، در رد دخالت هر نوع آگاهی، از اشکال اساسی دیگری رنج می‌برد. فاعل شناسا می‌تواند باور حاصل از کارکرد صحیح قوا را تضمین‌شده و صادق فرض کند، اگر به وجود خدا و نیکو بودن طراحی صنع او آگاهی داشته باشد. از سوی دیگر، آگاهی از وجود خدا و نیکو بودن صنع او، امری خارج از ماهیت باور و مستلزم آگاهی درجه دوم است و این آگاهی ضروری است. بنابر آنچه تاکنون بیان شد، در نظریه‌ی پلانتینگا، آگاهی از عوامل بیرونی دخیل در شکل‌گیری و تولید و پذیرش باور، امری ضروری است.

۶. نتیجه‌گیری

عنصر آگاهی در شکل‌دهی و تولید و پذیرش باور نقش بسیار مهمی دارد. معرفت‌شناسان اعم از درون‌گرا و برون‌گرا، به این امر توجه دارند. از نظر درون‌گرایان، فاعل شناسا باید در پذیرش باور، به ادله و شواهد توجیهی باور آگاهی درجه اول داشته باشد. از نظر برون‌گرایان، فاعل شناسا در مرحله‌ی شکل‌دهی باور باید از قابل‌اعتماد بودن فرایندها و قوای معرفت‌شناسی و ویژگی‌های فاعل شناسا آگاهی درجه دوم داشته باشد.

نظریه‌های معرفت‌شناسی گلدمن و سوزا و پلانتینگا جزء نظریه‌های اعتماد‌گرایانه است. گلدمن و سوزا هر یک به نحوی بر دخالت مؤلفه‌ی آگاهی در ایجاد باور توجه داشته‌اند، برخلاف پلانتینگا که دخالت عنصر آگاهی در فرایند تولید باور را ضروری نمی‌داند. البته نقشی که گلدمن و سوزا به مؤلفه‌ی آگاهی در تولید باور می‌دهند، با نظر درون‌گرایان در این‌باره تفاوت دارد. از نظر گلدمن ضروری است فاعل شناسا آگاهانه از فرایندهای شناخت اعتماد‌پذیر برای به‌دست‌آوردن معرفت استفاده کند. آگاهی به اعتماد‌پذیری فرایند، آگاهی به عوامل غیرمعرفت‌شناختی مؤثر بر معرفت و از نوع آگاهی درجه دوم است. از نظر سوزا انسان ابتدا به‌وسیله‌ی قوای شناختاری طبیعی، یک باور به‌دست می‌آورد و سپس درباره‌ی باور کسب‌کرده، تأمل عقلانی می‌کند و در این تأمل عقلانی، اعتماد‌پذیری مولد باور و فرایند شناخت را بررسی می‌کند و اگر با تأمل عقلانی تشخیص داد فرایند و منبع مولد آن باور و پیرو آن‌ها، باور به‌دست‌آمده، صادق و معتبر هستند، همان باور را می‌پذیرد.

آگاهی به عوامل بیرونی مؤثر بر معرفت در دیدگاه گلدمن و سوزا، از آگاهی درونی به ماهیت باور از دیدگاه درون‌گرایان متفاوت است، ولی وجه اشتراک ایشان در توجه به تأثیر عنصر آگاهی در ایجاد باور می‌باشد و این در حالی است که پلانتینگا معتقد است آگاهی فاعل شناسا تأثیری در ایجاد باور ندارد.

پلانتینگا معتقد است فاعل شناسا نمی‌تواند به تمامی ادله و شواهد توجیهی باور آگاهی داشته باشد و در مرحله‌ی شکل‌دهی باور نیز اگر هدایت‌کننده و کنترل‌کننده‌ی عملکرد قوای معرفتی و مکانیزم شناخت خداوند باشد، نیاز میرمی به عنصر آگاهی فاعل شناسا در شکل‌دهی باور نخواهیم داشت و سعی می‌کند با برعهده‌ی خدا گذاشتن تمام وظایف فاعل شناسا در حوزه‌ی آگاهی، نظریه‌ای ارائه دهد که در سازوکار آن، آگاهی نقش مؤثر و مهمی ندارد، تا به این صورت، معرفت از معضله‌های گتیه در امان بماند، ولی در این امر، به‌دلایل زیر موفق نیست:

۱. اگر طبق نظریه‌ی کارکرد صحیح قوای معرفتی، فاعل شناسا به‌طور غریزی و طبیعی، باور صادق تولید کنند و فاعل شناسا در تولید باور و معرفت، کنترل ارادی نداشته باشد،

مهم‌ترین فعالیت انسان یعنی معرفت‌سازی، از دسترس انسان خارج می‌شود و ارزش و اعتبار معرفت انسانی به معرفت حیوانی فروکاسته می‌شود. برای رهایی از این معضل، پلانتینگا می‌توانست با قبول نقش تأمل عقلانی در مرحله‌ی پذیرش باور، هم محتوای نظریه‌ی کارکرد صحیح و ضمانت باور را حفظ کند و هم ارزش معرفت را در حد انسانی باقی نگه دارد.

۲. موقعیت و وضعیت مناسب، یکی از عناصری است که پلانتینگا نقش مهمی در معرفت‌سازی به آن می‌دهد. ماهیت وضعیت مناسب، مستلزم آگاهی فاعل شناساست و بدون دخالت عنصر آگاهی نمی‌توان از اعتبار و وضعیت مناسب برای تولید باور صادق آگاهی داشت. بنابراین در این مؤلفه پلانتینگا ناگزیر است از ادعای خود مبنی بر حذف آگاهی فاعل شناسا از فرایند شناخت عدول کند.

۳. مؤلفه‌ی تمایل نیز یکی دیگر از عناصری است که در نظریه‌ی پلانتینگا در مرحله‌ی پذیرش باور نقش مؤثری دارد. اگر در تمایل به پذیرش باور، آگاهی فاعل شناسا نقش نداشته باشد، پذیرش باور در نظر پلانتینگا امری مزاجی و شانسی خواهد بود. با پذیرش آگاهی درجه دوم از قابل‌اعتماد بودن کارکرد صحیح قوای معرفتی و سپس تمایل به پذیرش باور، آن را از امری مزاجی و شانسی به امری مبتنی بر تأمل عقلانی تبدیل خواهد کرد.

یادداشت‌ها

1. Status.
2. What is justified belief?
3. Acquired Habit.
4. Cognitive Excellence.
5. Stable and Successful Disposition.
6. Apt Belief.
7. Epistemic Perspective.
8. Faculty – Virtue.
9. Input – Output Devices.
10. Truth – Conductive Belief – Generating Mechanisms.
11. Acquired Habit.

منابع

۱. پالاک، جان؛ کراز، جوزف، (۱۳۸۵)، *نظریه‌های امروزی شناخت*، ترجمه‌ی علی حقی. قم: بوستان کتاب.

بررسی انتقادی جایگاه آگاهی در معرفت‌شناسی پلانتینگا ۹۹

۲. پلانتینگا، آلوین، (۱۳۷۴)، *آیا اعتقاد به خدا واقعاً پایه است*، ترجمه‌ی ابراهیم سلطانی و احمد نراقی. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۳. جوادی، محسن، (۱۳۸۱)، «آلوین پلانتینگا: معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، باور دینی واقعاً پایه»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، ش ۱۱، ۱۲، بهار، صص: ۲۶-۴۰.
۴. فتحی‌زاده، مرتضی، (۱۳۸۴)، *جستارهایی در معرفت‌شناسی*، قم: کتاب طه.
۵. فرجی پاک، مهدی، (۱۳۹۳) «رویکرد درون‌گرایانه و برون‌گرایانه پلانتینگا درباره معقولیت باور به خدا». *الهیات تطبیقی*، ش ۱۲، زمستان، صص: ۱۶۱-۱۷۶.
۶. کشفی، عبدالرسول، (۱۳۸۵)، «دسته‌بندی نظریه‌های توجیه معرفت‌شناختی»، *نامه حکمت*، ش ۲، پاییز و زمستان، صص: ۶۵-۸۷.
7. Alston, William, (1990), "Externalist Theories of Perception," *Philosophy and Phenomenological Researches*, Vol. 50, PP. 73-97.
8. Bonjour, Laurence, (2002), "Internalism and Externalism", In: *Oxford Handbook of Epistemology*, Oxford: Oxford University Press, PP. 234-264.
9. Goldman, Alvin, (1992), "A Causal Theory of Knowing." In: *Liaisons: Philosophy Meets the Cognitive and Social Sciences*, Cambridge (Massachusetts): MIT Press, PP. 69-84.
10. _____, (1992), "Epistemic Folkways and Scientific Epistemology", In: *Liaisons: Philosophy Meets the Cognitive and Social Sciences*, Cambridge (Massachusetts): MIT Press, PP. 155-176.
11. _____, (1992), "What is Justified Belief," In: *Liaisons: Philosophy Meets the Cognitive and Social Sciences*, Cambridge (Massachusetts): MIT Press.
12. Lee, Patrick, (1993), "Evidentialism, Plantinga and Faith and Reason," In: *Rational Faith: Catholic Responses to Reformed Epistemology*, Notre Dame Press, PP. 199-225.
13. Plantinga, Alvin, (2000), *Warranted Christian Belief*, Oxford: Oxford University Press.
14. _____, (1993), *Warrant and Proper Function*, Oxford: Oxford University Press.
15. _____, (1993), *Warrant: The Current Debate*, Oxford: Oxford University Press.

16. Sosa, Ernest, (1991), *Knowledge in Perspective*, Cambridge: Cambridge University Press.
17. _____; Bonjour, Laurence, (2003), "Epistemic Justification", In: *Internalism Vs Externalism Foundation Vs Virtues*, Oxford: Black Well Publishing.
18. _____, (2009), *Reflective Knowledge: Apt Belief and Reflective Knowledge*, Oxford: Clarendon Press.
19. _____, (2007), "A Virtue Epistemology", In: *Apt Belief and Reflective Knowledge*, Oxford: Clarendon Press, Vol. 1.
20. Zagzebski, Linda, (1993), "Religious Knowledge and the Virtues of the Mind", In: *Rational Faith: Catholic Responses to Reformed, Epistemology*, Notre Dame Press, PP. 199-225.

